

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در فرق یا فوارق بین امارات و اصول بود. رسیدیم به مبنای ششم، مبنای ششم
مبنای محقق شهید صدر قدس سره هست.

فرمایش ایشان دارای تقاریر مختلفی هست بعضی‌هایش در کلمات خود ایشان هست،
بعضی‌هایش به ایشان نسبت داده شده حالا فعلاً ابتدائاً آن تقریری که به قلم خود ایشان
در حلقات ذکر فرمودند را عرض می‌کنیم که نزدیک به همین مطلب مطلبی است که... یا
حین همین مطلب مطلبی است که در بحوث فرمودند.

حالا فرمایش ایشان این هست که جاعل و مقنن در مقام تشریعات خودش و ایصال آن‌ها
به مخاطبین یا مکلفین و ایصال به آن نتیجه مطلوب از جعل احکام و قوانین، معمولاً خیلی
وقت‌ها با دو چیز مواجه می‌شود؛

یکی در مقام جعل احکام واقعیه است که گاهی مبتلا می‌شود جاعل با تراحم بین مصالح و
مفاسد در یک امر واحد. می‌بیند یک چیزی هم مصحلت دارد هم مفسده دارد مثل شرب
خمر. نفع دارد «اثمهما اکبر من نفعهما» ولی از آن طرف می‌بیند که مفاسد هم دارد.

خب در این جا قهراً کسر و انکسار باید کند، محاسبه بکند ببیند سر جمع کدام می‌چرید و
طبق همان حکم واقعی را جعل کند. اگر می‌بیند که مفاسدش بیشتر است و مهم‌تر است
خب حرمت جعل کند. اگر عکسش هست، مصالحش بیشتر است وجوب جعل بکند و
هكذا.

این در مقام ماقبل تشریع است. در مبادی تشریع است که آن جا وقتی مواجه با چنین
امری می‌شود باید این کار را بکند. بعد از جعل و تشریع و ابلاغ آنها به عباد هم، گاهی
مولی و جاعل و مقنن با یک تراحم دیگری مواجه می‌شود، و آن این است که می‌بیند آن
احکامی را جعل کرده، آن قواعدی را که جعل کرده این‌ها در اثر عوامل مختلف به دست
افراد نرسیده. حالا یا به ظلم ظالمین بود، یا به کوتاهی کسانی بوده که واسطه هستند یا
به خاطر این بود که تعارض بینات شده، تعارض امور شده و امثال ذلک؛ سهو و نسیان و
خطاء و این‌ها هم ممکن است عامل باشد. بالاخره می‌بیند آن چه که شرّعه، کما شرّعه
به دست مخاطبینش نرسیده. و در این صورت خب اگر بخواهد مثلاً مخاطبین را به حال
خودشان رها بکند و این‌ها طبق آن اصول عقلیه خودشان، آن چه خودشان می‌فهمند عمل
بکنند در این مقام می‌بیند که خیلی از اغراضش زمین می‌ماند. مثلاً یک چیزهایی را حرام
کرده این چیزهایی که حرام کرده اگر در مقام عمل چیزی نگوید، می‌بیند که این‌ها به
اصالة البرائة تمسک می‌کنند و خودشان را آزاد می‌بینند، ترک می‌کنند یا انجام می‌دهند.

خب در این موارد اگر مولی به آن اغراض تحریمیه خودش یا ایجابیه خودش خیلی پایبند است و آن‌ها را مهم می‌داند خب این جا باید بیاید چه کار کند؟ در مقام این جا بیاید اصله الاحتیاط در آن یک جا جعل بکند که اگر اغراض تحریمیه پیش او خیلی مهم است یا ایجابیه خیلی پیش او مهم است. باید بیاید این کار را بکند.

یک مواردی هم هست که برای عید مشتبیه می‌شود در مقام عمل یک واجبی با یک عده مباهات یا یک حرامی با یک عده مباهات مشتبیه می‌شود. مثلاً علم اجمالی پیدا می‌کند به این یا این امر حرام است یا آن امر حرام است. یا شرب تن حرام است مثلاً... علم اجمالی پیدا می‌کند یا شرب تن حرام است و یا این که فلان کار دیگر حرام است، مثل خوردن ارنب حرام است. قهراً به مقتضای علم اجمالی‌اش باید احتیاط بکند و از هر دو اجتناب بکند. ولی مولی می‌بیند که یکی از این‌ها که مشتبیه شده با هم دیگه یکی‌اش درسته مفسده الزامیه دارد ولی یکی دیگه مباح است و مباحش هم مباح اقتضایی است یعنی ملاک دارد که عید در آنجا مرخص و آزاد باشد. چون اباحه‌ها دو قسم است؛ یک اباحه‌هایی لااقتضایی است یعنی نه مفسده دارد، نه مصلحت دارد، هیچ کدام نیست. این می‌شود اباحه لااقتضایی. یک وقت یک چیزهایی است که نه، مصلحت دارد مباح بودنش. آزاد بودن عید در آن مصلحت دارد که مولی می‌خواهد این را هم استیفاء کند مثل این که می‌خواهد مصالح وجوبیه را استیفاء کند. یا مسائل تحریمیه را می‌خواهد کاری کند که دامنگیر عیدش نشود. این هم یک جوری است که باید این جوری باشد، مصلحت در این است. مثل این که مثلاً مصلحت حکومت این است که آزادی بیان در یک حیطه‌ای بدهد، این اصلاً مصلحت دارد این آزادی، برای این که عقده‌ها در نفوس ایجاد نشود. برای خاطر چی... مصالح متعددی دارد این آزادی باید باشد، این می‌شود اباحه اقتضایی. حالا گاهی مولی می‌بیند که مقام امتثال و بعد از جعل این واجبات و محرمات مخلوط شده و مشتبیه شده با مباحاتی که آن مباحات هم اقتضایی است.

این جا مولی و جاعل و مقفّن یک تزاممی برای او پیش می‌آید که من چه بکنم این جا. می‌خواهم حفظ کنم آن اغراض را. خب در این جا باید یک محاسبه خودش بکند اگر اغراض لزومیه ایجابیه برای او اعم است نسبت به آن اباحه‌ها می‌گوید خیلی خب حالا که بالاخره در اثر این اختلاط و اشتباه من هم که بنا ندارم تک تک عباد را بروم عالم بکنم، خبر به آن‌ها بدهم، این خودش برخلاف موازینی است که مولی در نظر دارد، مصالحی است که در نظر دارد، می‌گوید خب من چه کار بکنم این جا؟

اگر این جا می‌بیند که آن الزامیاتش بر آن اباحه‌ها می‌چربد بالاخره در این فرض که بالاخره یکی باید فدای دیگری بشود، خب این جا وظیفه‌اش این است که بیاید چه کار کند؟ وظیفه‌اش این است که در این جا بیاید احتیاط جعل بکند.

اگر نه، ترخیصیه‌ها این چنینی است، آن‌ها اهمیتش بیشتر است، اگر بناست فدا بشود این الزامیه‌ها فدای آن ترخیصیه‌های ذا اقتضایی بشود. آن جا باید بیاید اباحه و برائت و این‌ها جعل بکند. این هم پس یک تزاممی است. این تزامم با تزامم قبلی این است که آن ماقبل از جعل بود، در سلسله مبادی بود، این تزامم بعد الجعل است در مرحله امتثال عباد است که توی این مرحله مولی می‌بیند آن احکامی را که جعل کرده است نمی‌تواند استیفاء اغراض و اهداف حقیقی‌اش را با آن بکند. این در حقیقت این کاری است که در مقام بعد الجعل می‌آید انجام می‌دهد. این متمم و مکمل آن جعل‌هایی است که کرده برای ایصال عباد به آن چه غرضش هست.

از این بیان معلوم شد این احکامی که در این مرحله بعد جعل می‌کند در حقیقت یک مصالح نفسی ندارد. مصالحی در عرض و در قبال آن واقعیات ندارد. این جا نقشه‌هایی است که مولی می‌ریزد، اوامر و نواهی است که مولی این جا انجام می‌دهد برای حفاظ بر همان تکالیف واقعی و مصالح آن‌ها که جعل کرده اما الان می‌بیند در مقام امتثال و این‌ها اختلاط پیدا شده و عباد نمی‌شناسند توی این جا ناچار می‌شود بیاید یک راهکاری را اتخاذ کند برای تحفظ بر آن‌ها که ایشان اسمش را گذاشته تزام حفظی. آن اولی تزام ملاکی، این دومی تزام حفظی است. که این‌ها مربوط به مولی می‌شود.

یک تزام سومی هم داریم که مربوط به عباد می‌شود و آن تزام معروفی است که توی اصول از آن بحث می‌کنیم که مکلف دو تکلیف متوجه به او می‌شود ولی قدرت بر امتثال هر دو ندارد. مثل این که دو نفر دارند غرق می‌شوند این هم يجب علیه انقاذ این، هم يجب علیه انقاذ آن، این قدرت بر انقاذ هر دو ندارد. این جا تزام مربوط به مکلف است این جا.

یا امر دائر می‌شود بین یک واجب و یک حرام. خب که تشخیص مصلحت هم که درست کردند یکی از فلسفه‌هایش همین است دیگه بین یک واجبی و یک حرامی مثلاً مزاحمت می‌شود. می‌گوید آقا تأمین مالی لازم داریم بدون آن اختلال نظام لازم می‌آید پس باید ربا بدهیم، قرض از بانک‌های خارجی بگیریم ربا بدهیم. خب این حرام است، از آن طرف حفظ نظام واجب است، تزام شد ما قدرت نداریم بر امتثال هر دو. اگر بخواهیم حرام را انجام ندهیم اختلال نظام لازم می‌آید. یا مشکلات دیگه دارد. اگر بخواهیم آن واجب را انجام بدهیم این حرام را نمی‌توانیم امتثال بکنیم. تزام می‌شود، کدامش اهم است؟ باید برود آن جا بررسی کنند ببینند کدام اهم است و طبق قاعده تزام بگویند آن اهم است یا این اهم است.

خب این یک مطلب درستی است، عقلی هم هست، توی اصول هم که بحث شده که نوبت به این جا می‌رسد. ولی این تزام مربوط به کیه؟ مربوط به مکلف است. آن دو تا تزامی که گفتیم مربوط به دستگاه تشریع و قانون‌گذاری شارع است منتها یکی قبل الجعل، یکی بعد الجعل است.

براساس این مطلب ایشان یک نتیجه‌ای می‌گیرند می‌گویند اصلاً احکام ظاهریه نام همین‌هایی است که شارع در این مقام ثانی می‌آید جعل می‌کند. الاحکام الظاهرية ... اما جعله الشارع برای حفاظ بر آن احکام واقعی در مقام اختلاط این‌ها با یکدیگر. حقیقت احکام ظاهریه این است. هیچ مصلحتی و رای مصالح واقع ندارد و کل ملاکش حفاظ بر آن‌ها است.

خب بعد ایشان می‌فرمایند.... حالا مولی وقتی که می‌آید در این مقام که می‌خواهد حفاظ بر آن مصالح واقعی بکند سه فرضیه این جا وجود دارد؛

تارة، وقتی ملاحظه می‌کند، محاسبه می‌کند می‌بیند که احتمال بعضی از اغراض واقعی‌اش در یک طرف، احتمالش اقوی است و اشد است از وجود آن‌ها در طرف آخر. مثلاً وقتی نگاه می‌کند می‌بیند که از این صد موردی که اشتباه شده و اختلاف پیدا شده مثلاً علی الفرض می‌بیند که توی این‌ها پنجاه موردش هست که خبر ثقه هست، اخبار انسان‌های معتمد وجود دارد که این‌ها می‌آیند می‌گویند حرام است یا می‌گویند واجب است، یا می‌گویند مباح است. احتمال این که این‌ها مطابق با واقع بگویند می‌بیند خیلی

زیاد است که اگر بیاید بگوید به خبر ثقه عمل کنید چهل درصد آن موارد تحفظ بر آن می‌شود. یک ده درصد باقی می‌ماند. اگر می‌بیند این جوری است که قوت احتمال و شدت احتمال در اصابه به واقعه می‌بیند این چینی است، وجود دارد. خب این جا باید چه کار بکند؟ آدم عاقل چه کار می‌کند؟ عقل این جا چی می‌گوید؟ می‌گوید آقا وقتی می‌بینی اگر این را بگویی به این عمل کنی، به این امارات عمل کنی، به حرف ثقات عمل کنی یا به مردم جاهل بگویی از مجتهدین تقلید بکند در این ظرف، چهل درصد موارد به واقع می‌رسند و آن مصالح واقعی و آن احکام واقعی که جعل شده عمل می‌شود طبق آن. خب این جا عقل هر آدمی می‌گوید که بله این جا باید بگوید اعمال کنی به این امارات. حالا بگوید به این اماره عمل کنی یا بگوید این را طریق قرار دادم یا بگوید معذر و منجز قرار دادم. این‌ها مهم نیست، آن که مهم است این جا چیه؟ می‌خواهد با این کار تحفظ بر آن بکند. این عبارات که این جور بگوییم، آن جور بگوییم این‌ها یک مطلب اصلی نیست. آن که اصل است این است که این جا محاسبه کرده دیده قوت احتمال به حدی است که اگر بگوید به این عمل کنی یا بگوید این را طریق قرار دادم یا بگوید معذر و منجز قرار دادم، هر چی بگوید با آن چهل درصد از واقعیات محفوظ می‌ماند. این جا که این چینی است می‌آید این کار را می‌کند. حتی اگر گاهی محتمل در آن‌هایی که باقی می‌ماند ممکن است آکد باشد. اما قوت احتمال چون در این طرف خیلی زیاد است، زیاد موارد را پوشش می‌دهد عقلایی می‌شود و عقلی می‌شود گاهی این را بر آن مقدم می‌دارد. مثلاً احتمال زلزله الان وجود دارد یا نه؟ یک زلزله ده ریشتری معاذ الله احتمال دارد الان. یک محتمل خیلی بالایی است. این از این طرف. اما از آن طرف احتمال سلامتی در فلان جا نشستن، فلان اتاق نشستن این یک احتمال بسیار قوی‌ای است. این جا عقاء چه کار می‌کنند؟ این جا احتمال را در این طرف بر محتمل آن طرف ولو اشد است خودش، خیلی محتمل قوی‌ای است مقدم می‌دارند و می‌روند سراغ همین احتمال. مثلاً اگر نود و پنج درصد احتمال می‌دهند که توی این اتاق بنشینند یا توی این ساختمان بروند یا فلان جا بروند محفوظ می‌مانند، پنج درصد هم احتمال دارد که نه، این زلزله کذایی کن فیکن می‌کند. اما در این جا آن پنج درصد ولو محتملش خیلی مهم است اما این جا چون 95 درصد احتمال سلامتی وجود دارد از این جهت این جا عقلاً این را مقدم می‌دارند.

خب مواردی هم هست که مولی احتمال‌ها برایش خیلی اهمیت ندارد، محتمل‌ها برایش خیلی اهمیت دارد. این قدر محتمل زیاد است که احتمال خیلی کم هم اگر داده بشود که آن از بین می‌رود آن نمی‌تواند تحمل بکند. خب این جا باید چه کار بکند. باید به احتمال‌ها کار نداشته باشد، بگوید آقا ثقه هم خبر داد که واجب نیست گوش به حرفش نکن.

سؤال: استاد این فرض دوم است؟

جواب: بله.

یا ثقه هم آمد گفت واجب هست در یک مواردی گوش به حرفش نکن. این جا تو باید چه کار بکنی؟ مثلاً احتیاط بکنی. یا باید آزاد باشی. یعنی یک جایی آن احکام الزامیه ... بعضی احکام الزامیه به حدی برای او مهم است؛ وجوب یا حرمت به حدی برای او مهم است که یک در هزار هم اگر احتمال این باشد که انجام نشود نمی‌تواند تحمل بکند. این جا می‌گوید آقا اگر چه اصدق الصدقاء بیاید بگوید این واجب نیست، خبر ثقه بیاید بگوید واجب نیست گوش به او نکن. شما احتیاط بکن. خبر ثقه را در آن جا حجت قرار نمی‌دهد، می‌گوید احتیاط بکن. یا از آن طرف اگر آن اباحه اقتضایی به نظرش این قدر مهم است که باید

این آزادی باشد می‌گوید آقا خبر ثقه هم اگر آمد گفت که این واجب است یا حرام است گوش نکن، حلال است.

پس بنابراین گاهی هم محتمل در نظرش جوری است در آن احکام واقعیه که براساس آن می‌آید حکم ظاهرش را جعل می‌کند به قوت احتمال و این‌ها کاری ندارد.

گاهی هم هست که هر دو، وقتی در مقام سنجش برمی‌آید مجموع الامرین دخالت دارد در حرفش و در تصمیم‌گیری او. هم محتمل هم احتمال. احتمال زلزله بیست درصد، احتمال زلزله یک درصد نه خیلی مهم نیست. اما احتمال زلزله بیست درصد مهم است. هم، چون محتمل زلزله هست و هم چون احتمال بیست تا است. این بیست تا اگر یک جای دیگه بود اهمیت نداشت. اگر محتمل غیر زلزله بود این بیست تا هم اهمیت نداشت. نه، چون محتملش زلزله است احتمالش هم در حد بیست تا است. این جا باعث می‌شود تصمیم بگیرد که یک حکم ظاهری جعل بکند که این دو تا در آن ملحوظ است.

ایشان می‌فرماید این یک امری واقعی است. یک واقعیتی است که هر کسی کلاه خودش را قاضی بکند و ببیند اگر او مقنن شد این هست. هر کسی توی خانه‌شان نسبت به فرزندانش می‌بیند وقتی مسافرت می‌رود، وقتی مشتبّه می‌شود امور همین‌ها هست. چه جور دستور بدهد، یک دستورهای قبلاً داده، یک خواسته‌هایی داشته این‌ها حالا ممکن است شک بکنند، تردید بکنند، مشتبّه بشود پیش‌شان. خب این در مقام رفع این مشکل چه کار می‌کند؟ خب یکی از این سه حالت را دارد دیگه. این در آن حالت باید بیاید آن را حجت بکند، در آن حالت باید آن کار را بکند، در آن حالت باید آن کار را بکند. و این حصر یک حصر عقلی است.

حالا که این چنین است (این جور که من دارم توضیح می‌دهم یک مقداری برای این است که بعضی اشکالات مرتفع بشود در حول فرمایش ایشان) این‌ها یک امر واقعی است. حالا که یک امر واقعی شد ایشان می‌فرماید هر جا حکم ظاهری براساس قوت احتمال باشد و چون احتمال اقوی بوده است بلاقوه الی محتمل آن جا حکم ظاهری جعل شده این اسمش اماره است سواء این که در مقام اثبات مولی گفته باشد «اعمل علی طبقه» یا گفته باشد «جعلته طریفاً کاشفاً محرراً» یا گفته باشد «جعلته معذراً منجزاً» این‌ها مهم نیست. اگر ملاکش قوت احتمال است این می‌شود اماره. هر کدام از این عبارتها را به کار برده باشد. بنابراین، این عبارتها ملاک افتراق نیست که در سایر مسالک روی آن تکیه شده بود. یا در بعضی مسالک به آن... این‌ها یک مقام اثبات است.

بله در مقام اماره مناسب این است که به جای «اعمل» بگوید «جعلته طریفاً محرراً» چون روی احتمال توجه دارد، قوت احتمال توجه دارد.

اگر فقط به صرف محتمل توجه داشت، احتمال در نظرش این جا کارآمدی نداشت می‌شود اصل غیرمحرز مثل اصالة الحلیة. «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام».

اگر هر دو در نظرش بود، هر دو باعث این تصمیم‌گیری شده بود در مقام تحفظ بر مصالح واقعی و احکام واقعی آن می‌شود اصل محرز مثل استصحاب، مثل قاعده فراغ، مثل قاعده تجاوز. این‌ها می‌شوند اصول محرزه.

بنابراین تفاوت بین اماره و اصول و اصل محرز و غیرمحرز یک تفاوت جوهری است، یک تفاوت واقعی است. به مقام اثبات و مقام اداء و تأدیه ربط ندارد. اگرچه البته اگر خواهد

مولی تناسب بین سخنش و مجعولش و آن هدف واقعی‌اش را مراعات کند البته در مقام بیان هم خب خوب است عبارت مناسب‌تر را انتخاب بکند.

به قول ایشان مثلاً....

(اختلال در کلاس به واسطه پخش اذان و بیان یک خاطره):

ما در جوانی یک وقت رفته بودیم قروه، شب‌ها توی یک مدرسه می‌خوابیدیم بعد اذان هم می‌گفتیم مثلاً. اذان صبح اذان می‌گفتیم. یک شب ساعت دوازده بود ما یقین کردیم الان فجر شده، خب پاشدیم بلندگوی مسجد را روشن کردیم شروع کنیم اذان گفتن. بعد یک حمامی نزدیک آن مدرسه بود شب داشتند تعمیرات می‌کردند و این‌ها. یکهو آمد گفت چه کار می‌کنی، این موقع وقت اذان نیست، ساعت دوازده شب اذان می‌گویی. بعد او یک راهنمای کرد گفت اگر مردم آمدند اعتراض کردند بگو زوجه فلانی ... نام خودش را برد، می‌خواست وضع حمل کند. چون اگر سخت باشد وضع حمل می‌گویند اذان گفتن مؤثر است.

(ادامه درس)

ولی باید مراعات بکند. در مواردی که جعل اماره می‌خواهد بکند به قول ایشان این بیان که بفرماید «العمری و ابنه ثقتان ما أدیا عنی فعنی یؤدیان» این جا می‌خواهد بگوید این‌ها وقتی حرف می‌زنند احتمال مصادفت با واقع‌شان خیلی زیاد است. این چون این جا هدف مولی از این که ما به قول این‌ها عمل بکنیم همین است که چون مصادفت با حرف این ثقات با واقع خیلی زیاد است و اما اگر حرف آن‌ها را گوش کنیم درصد بالایی به واقعیات می‌رسیم خب عبارت اثباتی‌اش این است که بگوید بله آقا هر چی می‌گویند درست است، هر چی می‌گویند از من می‌گویند. نه که فقط عمل کن. اگر چه بگوید عمل کن، کفایت می‌کند. آن به هدفش رسیده می‌گوید «اعمل علی طبق قوله» آن عبارت اشکالی ندارد ولی این عبارت بهتر از آن عبارت است چرا؟ چون این عبارت لمّ مطلب را بهتر آشکار می‌کند. آن جا گنگ است که وجهش چیه. اما این جا لمّش را بیان می‌کند که چون این حرف‌هایشان درست است، مطابق با واقع است، اصابع‌اش به واقع خیلی زیاد است. ولی این‌ها یک چیزهای جوهری نیست حالا اگر آن جوری کرد غلط باشد، نادرست باشد. بنابراین این که آقای نائینی قدس سره فرموده در باب امارات الگوبرداری از آن جهت ثانیه می‌شود، در باب اصول غیرمحرزه از ثالثه می‌شود، در محرز از رابعه می‌شود این‌ها ایشان نظر فرموده به مقام اثبات و ادله و این حرف‌ها. و آن ادبیاتی که در جعل مولی از آن استفاده می‌کند. امر اعمق از این‌ها است. مربوط به این نیست، مربوط به آن است که گفتیم که گاهی در نظر مولی در این اشتباه و اختلاط که پیدا می‌شود احتمال پیش او اهم است چون می‌بیند در مقام تحفظ بر آن واقعیات اگر این احتمالاتی که از اخبار ثقات به دست می‌آید ... کند بیشتر تحفظ می‌شود. توی دایره‌ای که اخبار ثقات هستند اگر بگوید به اخبار ثقات عمل کنید به جای این که بیاید احتیاط جعل کند، یا به جای این که بیاید برائت جعل کند بگوید به اخبار ثقات عمل بکنید توی آن دایره می‌بیند هشتم درصد واقعیات گیر عباد می‌آید. از این جهت آن جا این کار را می‌کند. آن جایی که می‌آید برائت جعل می‌کند می‌بیند توی آن دایره که خبر ثقه نیست که شرط برائت این است که خبر ثقه نباشد چون خودش فرموده آن جا می‌بیند اگر برائت را جعل بکند و بگوید آزاد باشید آن جا هشتم درصد آن اباحه‌های اقتضایی که نمی‌خواهد آن‌ها از بین برود و تحفظ بر آن‌ها را لازم می‌داند انجام می‌شود.

آن جایی هم که آمده گفته احتیاط جعل کرده حالا هر جا گفتیم و از ادله، فقیه دیگه باید آن را استنباط کند کجا مثلاً شارع گفته احتیاط کن. فرض کن در فروج، در دماء گفته احتیاط بکنید. خب در آن جا می‌بیند که بله با این احتیاط کردن ولو مقداری از اباحه‌ها از بین می‌رود؛ اباحه‌های اقتضایی اما آن جا می‌بیند که حفظ نفوس یا حفظ فروج مقدم است، مصلحتش آکد است و با این کارش بر آن‌ها تحفظ می‌کند اگرچه آن اباحه‌های اقتضایی هم فدا می‌شود یک مقداری، خیلی خب بشود.

بنابراین فرق این است در بین امارات و اصول؛ محرز و غیرمحرز آن فرق واقعی که وجود دارد این است، این بیانی است که ایشان رضوان الله علیه در دو دوره‌ای که فرمودند اصل این مطلب را بیان فرمودند. در حلقات هم که تلخیص کردند فرمایش‌شان را، همین مطلب را افاده فرموده.

یک بیانی هم نزدیک به همین بیان هست به ایشان ینسب. حالا من هنوز خودم در کلمات ایشان و تقارير و این دو تقریر معروف ایشان که مباحث و بحوث باشد خودم هنوز برنخوردم. ولی ینسب به ایشان که تارّه به جای محتمل که می‌گفتیم تارّه به قوت احتمال توجه می‌کند، تارّه به قوت محتمل، نه این جور گفته می‌شود که تارّه مولی به قوت الاحتمال توجه می‌کند و بر طبق آن حکم جعل می‌کند، این می‌شود اماره. تارّه علاوه بر قوه احتمال یک امری نفسی آخری را هم در نظر می‌گیرد. که آن امر نفسی آخر به محتمل کار نداریم، ممکن است آن امر نفسی آخر این باشد که مثلاً در قاعده فراغ خب آدم بعد از این که عملی را انجام داده از او گذشته طبعش چی دلش می‌خواهد؟ این که دیگه تکرار نکند و بگوید ان شاء الله انجام شد. حالا این جا مولی بیاید همین امر نفسی را که یک حالت انسان است بیاید همین را هم ملاحظه کند بگوید خب احتمال انجام که زیاد است این جا چون معمولاً آدم متوجه وقتی دارد کاری انجام می‌دهد احتمال این که انجام داده بشود یک احتمال بالایی است. این یک.

دو؛ خودش هم که طبعش دلش می‌خواهد این را بگوید. بگذار ما همین را که طبعش هم می‌پسندد و بر او مشکل نیست همین را بگویم. پس یک وقت فقط به قوت احتمال می‌نگرد به این حالات نفسی کار ندارد. چون آن قدر اهمیت دارد می‌گوید به این حالت نفسی ما کار نداریم. آن می‌شود چی؟ می‌شود اماره. این جایی که نه، به این حالت نفسی هم کار دارد که حالت نفسی جا به جا مختلف است، این می‌شود اصل محرز.

آن جایی که فقط به آن امر نفسی کار دارد، حتی دیگه احتمالش را هم کار ندارد آن می‌شود اصل غیرمحرز.

بنابراین، این بیان با آن بیان یک تفاوت جوهری دارد. توی آن بیان احتمال و محتمل همه‌اش محور است، توی این بیان یک عنصر آخری را هم به جای محتمل یک عنصر دیگری می‌آورد توی کار و آن یک امر نفسی دیگر که خودش یک مصلحتی دارد آن را هم کنار احتمال یک وقت قرار نمی‌دهد، می‌شود اماره یک وقت آن را هم کنار احتمال قرار می‌دهد، می‌شود اصل محرز. یک وقت نه، اصلاً به احتمال کار ندارد فقط به آن امر نفسی کار دارد می‌شود اصل غیرمحرز.

این هم ینسب الیه قدس سره و لکن من هنوز در کلمات ایشان این مقداری که کلمات ایشان را دیدم، نه. ولی خب ایشان چون جاهای مختلفی این فرمایش را فرموده است ممکن است که هنوز به آن برنخورده باشیم. این هم ما ینسب الیه قدس سره هست.

حالا ببینیم آیا این فرمایش تمام است یا تمام نیست علی قوتی که دارد و این بالاخره من
تها الیه الاصولیون فی الابانة الأخيرة است که این فرمایش باشد ببینیم تمام است یا تمام
نیست ان شاءالله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.